

پدر او، دُر دندان پیمبر بشکست مادر او، جگر علم پیمبر بشکند
 او به ناحق، حقی داماد پیمبر بستند پسر او سسر افروزند پیمبر سبیرید
 گز تو لعنت به چنین کنن نکنی، شرمات بناد لعن الله یزیداً و علیاً آل یزید
 فعالیت تبلیغاتی شیعیان در فرقه امامیه دنیا هرچوقت از وجود امام خالی نیستند

شیعه غیر از راه‌هایی که گفته شد، برای تبلیغ مقاصد مذهبی و ضدّ عربی خود،
 در این دوره راه مهم دیگری را نیز تعقیب می‌کردند و آن تألیف کتب در کلام و تفسیر
 و احادیث و نظایر این‌ها بود... علاقه شدید شیعه به گشودن پروبال و بیرون آمدن از
 گمنامی و تظاهر به اعتقادات و مراسم خاص خود، در تمام این دوره موجب
 کشاکش‌های سخت بین آنان و فرق اهل سنت می‌شده است... در محرم ۴۴۵ بین
 شیعه و سنی بغداد اختلافاتی که از اواخر سال ۴۴۴ بروز کرده بود، شدت گرفت و
 دسته‌هایی از ترکان نیز در تعصبات شرکت جستند، در نتیجه، نزاع و قتالی سخت در
 بغداد در گرفت و بسیاری از خانه‌های محله کُرخ بغداد که مسکن شیعیان بود و
 خانه‌های محلات دیگر، طعمه آتش شد و بنا خاک یکسان گشت. (کامل التواریخ،
 ابن الاثیر، حوادث سال ۴۴۵). در این سال نیز مناقشه‌ها و مشتمله‌ها و تندی
 مناقشات لفظی و فلفلی هم در تمام این دوره بین اهل سنت و شیعه جاری و دایر
 بوده است... مانند آن چه از قول صاحب کتاب بعض فوائح الروافض نقل کرده‌اند
 که او، رافضیان را: کافر کیش، احمق روش، عوان طبع، ابله و بی تمیز گفته و دل‌های
 آنان را پر از غیث و کین دانسته است (کتاب التفض، ص ۴۵)... شیعه نیز در آثار خود
 نظایر این‌گونه دشنام‌ها را بر فرق مخالف روا می‌داشته‌اند، و آنان را مجبوری و
 مشبهی و کافر و ملحد می‌دانستند و سخنان عجیب را به آنان نسبت می‌دادند و
 می‌گفتند: «کفر و عصیان به مشیت و اراده خدای تعالی گویند، و علی را قاتل گویند،
 و مصطفی را کافر بچه و اشکم شکافته و عاشق دانند، و ابوبکر و عمر را تمام التبوّه
 خوانند و رافضیان را لعنت کنند و کافر خوانند، و سلمان و بوذر و مقداد و عمار و
 خزیمه و... همه به دوزخ روند از بهر آن که مشرک اختیار امامت بویکتر او عمرتند،
 (کتاب التفض، ص ۲۹۷) ...

اعتراض شدید اهل سنت بر رویه اهل علمای شیعه و کثرت پیروان آن بود. از جمله مطاعین اهل سنت بر تشیع، یکی آن بود که این مذهب را تغییر شکلی از آئین زرتشتی می‌شمردند و معتقد بودند که ایرانیان برای آنکه انتقام خود را از رجال اسلامی و از اسلام بگیرند، از راه تشیع به لباس اسلام درآمدند و کردند آنچه خواستند.

علمای اهل سنت، خصوصاً در قرن ششم سخنانی درشت‌تر از این درین باره می‌گفتند، مثلاً به عقیده آنان: «آن جماعت که مذهب رقص نهادند... میلشان به کیش گبرکی بود؛ کینه دین می‌خواستند، از اصحاب و تابعین و غازیان اسلام. چون در رسول طعن نمی‌یارستند زدن که کسی قبول نمی‌کرد، در یاران و زنانش طعن زدند تا بدین، عوام را بخود کشند؛ پس مویه‌های گوناگون آغازیدند کردند که برفاطمه ظلم کردند و حسن را زهر دادند و بکشتند و حسین را در کربلا به نشتگی هلاک کردند و سر ببریدند و برچوب بستند و فرزندان را به بردگی بردند، و او بیاه و وازجراه در روز عاشورا در بستند تا عوام الناس گویند چنین است. (بعض فضایح الروافض، منقول در کتاب التفض، ص ۲۷۳) نظیر این مطالب را با شدت بیشتر در قول ابو منصور عبدالقاهرین طاهر البغدادی نسبت به اسماعیلیه در اوایل قرن پنجم ملاحظه می‌کنیم که باطنیه را با جویندگان استقلال ایران مانند افشین و پیروان بایک خرم دین همدست دانسته و از قول اصحاب تاریخ نقل کرده است که آنان از اولاد مجوس و مایل به دین اسلاف خود بوده و چون از بیم شمشیرهای مسلمین جرأت اظهار عقیده خود نداشتند، پس برای مردم ساده و نادان بنیادی گذاردند که هر کدام می‌پذیرفت، در نهان آئین مجوس را بر کیش‌های دیگران برتری می‌داد. (الْفَرَقُ بَيْنَ الْفِرَقِ، چاپ دوم، ص ۱۷۱). تشیع به علمای اهل سنت، ... این اقوال اگرچه غالباً نماینده تعصب و دشمنی مخالفان شیعه با آن قرقه است، لیکن در هر حال یک حقیقت را که از همان اوایل امر معلوم رأی مطلعین شده بود، نشان می‌دهد و آن، نفوذ بسیاری از عقاید و سنن قدیمه ایرانیان در مذهب شیعه و آمیزش آن‌ها با مبانی دین اسلام است. و غالب عقاید شیعه، با آن مبانی و سنن سازش داشته و به همین سبب است که ایرانیان از آغاز کار بیش از دیگر اقوام اسلامی به مذهب تشیع توجه کرده و ناشران واقعی شعب مختلف آن در ممالک

اسلامی گردیده‌اند...^۱ کسانی که بخواهند از اصول عقاید دیگر فرق شیعه نظیر شیعه آل عباس، شیعه علویه، فرقه مبارکیه، قرامطه، شمیطیه، افطحیه و جز این‌ها واقف گردند، می‌توانند به کتاب ملل و نحل شهرستانی از صفحه ۱۰۶ تا ۱۵۵ مراجعه نمایند.

ناگفته نگذاریم که «به عقیده فرقه امامیه دنیا هیچوقت از وجود امام خالی نیست و خداوند مختار است که امام را در میان خلق ظاهر نماید و یا از انظار ایشان غایب چه زمین هیچگاه از حجت خالی نیست و حجت خداوند بعد از امام یازدهم فرزند اوست که در حال غیب است و هروقت مشیت الهی تعلق بگیرد، ظاهر خواهد شد، یعنی هروقت جهان را ظلم و جور فراگرفت، قیام امام دوازدهم برای پرکردن عالم از عدل و قسط صورت خواهد گرفت.»^۲

تحول اسلام، در ایران، به نظر پروفیسور ویکتز، پس از نفوذ اسلام در خاورمیانه، تعالیم و دستورهای دین جدید برحسب شرایط و اوضاع اجتماعی و اقتصادی هرکشوری کم و بیش دستخوش تحوّل و تغییر گردید، ولی در میان کشورهای این منطقه، ایران بیش از دیگر کشورهای جهان، مذهب اسلام را دستخوش اغراض و مقاصد سیاسی و اجتماعی خود گردانیده. به قول پروفیسور ج. م. ویکتز استاد عربی دانشگاه کمبریج «از قدیم‌ترین ازمینه تاریخ به زحمت می‌توان یک عقیده، مسلک، مرام، امید، مذهب، فرقه و یا آرزو، و رؤیایی پیدا کرد که در این معجون عجیب و پر قوت، یعنی فرهنگ ایران، یا به کلی حلّ و جذب نشده و یا معلق مانده باشد... تسلط فکری و فرهنگی ایران از یک طرف به واسطه لخت و عوریودن اسلام اولیه از فرهنگ، و از طرف دیگر به سبب اینکه انضباط و «دکترین» حقیقی و واقعی در این مذهب وجود نداشت، دگرگونی‌هایی در اسلام پدید آورد. اسلام ایرانی را به راحتی می‌توان در زیر

۱. دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات، ج ۲، از ص ۱۸۱ تا ۲۰۱ (نقل و تلخیص). برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به فرق اسلامی رجوع کنید به کتاب: خاندان نویختی، تألیف عباس اقبال، از ص ۵۰ به بعد و ملل و نحل شهرستانی و تبصرة العوام رازی.

۲. خاندان نویختی، پیشین ص ۵۳.

۵- پیروان کم‌مایه و سطحی عقاید و فرقه‌های فلسفی؛^۱ و ملامتیه...^۲

۶- فلاسفه متکبر خدا و مشرکین و زنادقه؛^۳ و زائران و بویبای مسند...^۴

۷- مردمانی متمایل به مذهب شیعه که تحت تأثیر تعالیم باطنیه قرار گرفته‌اند؛^۵

۸- کسانی که تحت تسلط احساسات خود قرار گرفته و قوانین دینی را کسل‌کننده و خشکی آور تصور می‌کردند.^۶ و باطنیه...^۷ و ملامتیه...^۸

هر چند که ممکن است بعضی از این طبقات از کارگران و صنعتگران بوده باشند، ولی در عین حال، عده زیادی تیز از طبقات غیر کارگر و صنعتگر بودند. اخوان الصفا جزو دسته ششم هستند و شاید بعضی از آن‌ها جزو طبقه پنجم باشند. اساس عقیده شیعه اعتقاد به امامی است که صاحب نیروی خارق العاده است، در حالی که سنی‌ها رستگاری و موفقیت را در عضویت اجتماعی می‌دانند که دارای نیروی فوق العاده باشد.^۹ و باطنیه...^{۱۰} و ملامتیه...^{۱۱}

دین در خدمت سیاست...^{۱۲} و باطنیه...^{۱۳} و ملامتیه...^{۱۴}

در دوره قرون وسطی، سلاطین و زورمندان غالباً «دین» را وسیله اجرای هدف‌های سیاسی خود قرار می‌دادند. همه می‌دانند که یکی از دشمنان به نام آزاداندیشی در جهان، محمود غزنوی است؛ این مرد، بدون این که در اجرای تعالیم اسلامی تعصبی داشته باشد، از اسلام بهره‌برداری سیاسی و اقتصادی می‌کرد، او از می‌گساری و امرتدبازی و غارتگری و مکیدن خون کشاورزان، ابا و امتناعی نداشت و این کارها را خلاف شرع و عرف و اخلاق نمی‌دانست، ولی زیر لوای دین، دشمنان سیاسی خود را به نام قرمطی و معتزلی از بین می‌برد. به نام خدا و دین مردم بی‌آزار هندوستان را مورد تجاوز قرار می‌داد، و آثار هنری و تاریخی آن خطه را از بین می‌برد. به قول گردیزی، در شهر فرهنگ پرور «ری»، «بفرمود تا کسانی را که بدان مذهب متهم بودند (یعنی قرمطی مذهبیان) را حاضر و دستگیر کردند و بسیار کس را از اهل آن مذهب بگشت. و بعضی را به بُست و به سوی خراسان فرستادند، و تا بمردند، اندر قلعه‌ها و حبس‌های او بودند...»^{۱۵}

۱. امام محمد غزالی، مونگمری، وات، ترجمه اصفهانی زاده، ص ۱۸۱. (بعدها در این کتاب)

۲. تاریخ گردیزی، به تصحیح استاد قزوینی، ص ۷۲ و ۷۵. همانند ده بنده خبیله ۷.

گردیزی ... فرامطه‌یی که در آنجا بودند، بیشتر ایشان بگرفت و بعضی را بکشت و بعضی را دست ببرید و نکال کرد و بعضی را به قلعه‌ها بازداشت، تا همه اندر آن جای‌ها بمردند.»

محمود غزنوی، با خلفای فاسد عباسی در راه تحدید عقاید و افکار همکاری می‌کرد؛ وقتی که خلیفه القادر بالله برای دستگیری و قتل حسنک اصرار می‌ورزد، به‌وی می‌نویسد: «من از بهر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و فرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید بردار می‌کشند...». باز در تاریخ گزیده می‌خوانیم که سلطان محمود «به غزای هندوستان رفت و جنگی سخت می‌کرد و از بتخانه هندوستان، بتی که مِهتر بُتان بود، سنگین به وزن قریب ده هزار من بیرون آورد. هندوان از او برابر مروارید عسری می‌خریدند و نفروخت و گفت مردم باز گویند که آزر بُت تراش و محمود بُت فروش! و آن بت را به اصفهان آورد و جهت خواری در آستانه مدرسه‌یی که خوابگاه سلطان است انداخت و امروز همچنان هست. گویند به وقت وفات این ابیات انشاء کرد و بر زبان مکرر می‌گردانید:

به زخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه‌گشای جهان مُسخر من شد چون تن مُسخرای
بسی بی‌لاد گرفتم به‌یک اشارت دست بسی قلاع گشودم به‌یک فُشردن پای
چو مرگ تاختن آورد، هیچ سود نداشت قضا قضای خداست و مُلک مُلک خدای.»

سیاست مذهبی مغولان

مغولان پس از حمله و تصرف کشورهای خاورمیانه، ملل تابع را در پیروی از افکار و عقاید مذهبی آزاد گذاشتند، ولی با گذشت زمان مخصوصاً در دوران قدرت ایلخانان، سران مغول، به تدریج تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی قرار گرفتند، پس از آن که در اکتبر سال ۱۲۹۶ میلادی غازان خان پسر ۲۴ ساله ارغون خان به سلطنت رسید، چون او در جستجوی راه حلی برای خروج از بن بست سیاسی و اقتصادی بود بر آن شد که یک باره سیاست اداره کشور را تغییر دهد، او خود را به اشراف بلند پایه ایرانی و روحانیان متکی کرد، رسماً دین اسلام را پذیرفت و آن را دین رسمی دولت شمرد.

سران مغول، سیاست مذهبی ثابتی نداشتند، چنان که گیوک خان حامی و طرفدار عیسویان بود.

سیاست مذهبی گیوک خان

گیوک خان، عیسویان را به طور قطع بر پیروان دیگر ادیان ترجیح می نهاد. تقریباً از همه جا از سوریه، یونان، بغداد و روسیه روحانیان و پزشکان مسیحی به دربار او روی می آوردند و در آن میان شمار پزشکان بیش از روحانیان بود... مسیحیان از موقع خود استفاده می کردند و به مسلمانان شدیداً حمله می کردند و مسلمین جرأت مخالفت با ایشان را نداشتند (جوینی، چاپ قزوینی، ص ۲۱۴).

آن چه گفته شد از سخنان جوینی بود؛ در تألیف جوزجانی حملات شدیدی به گیوک خان و دشمنی او با اسلام شده است؛ گیوک خان بنا به تلقین و اندرز یکی از

«توینان» که در چین و ترکستان شهرت داشت گویا فرمان داده بود، که همه مسلمانان را آخته کنند (خصی کنند)، خوشبختانه «توین»ی را که فرمانی برای اجرای این دستور در دست داشت، سنگ مهبی پاره پاره کرد و گیوک بر اثر این «داوری خدایی» حکم خویش را لغو کرد.

اعتراض ترسایان به پیشوای اسلام
جماعت ترسایان و قسیسان و توینان بت پرست، از گیوک خواستند که امام نورالدین خوارزمی را برای مناظره مذهبی فراخواند؛ او چنین کرد و مناظره در حضور گیوک صورت گرفت. از امام پرسیدند که محمد چه کسی بوده؟ «آن امام ربانی گفت: محمد خاتم النبیین و سید المرسلین و رسول رب العالمین بود... آن جماعت کفار گفتند که پیغمبر، آن بود که روحانی محض بود و به شهوت نسوان تعلق نکند و بدان التفات نماید، چنان که عیسی بود؛ محمد را نه حجره و چندین کنیز بوده است، این چگونه باشد؟ امام گفت: داود پیغمبر را ۹۹ زن بوده است و سلیمان صاحب امکان را ۳۶۰ زن بود در نکاح، و یک هزار کنیزک خدمت فرایش آوردند. آن جماعت کفار از راه تعمد، نبوت داود و سلیمان را انکار کردند و گفتند: ایشان پادشاه بودند؛ سرانجام مسیحیان مناظره را موقوف داشتند و از گیوک خواستند که به امام امر کند تا وی نماز گزارد. امام به اتفاق مسلمانی، به نماز ایستاد؛ مسیحیان هردوی آن‌ها را ناراحت می کردند و به هنگام سجود می زدند، ولی آن دو، نماز را به پایان رسانیدند و به منزل رفتند...»

نارضیحی به سبب تسلیب

شهریار بی تعصب و حقیقت جو

در سفرنامه مارکو پولو می خوانیم که برادران پولو، پس از آنکه به بخان (قوبیلائی) معرفی شدند، وی با کمال مهی و محبت از آن‌ها پذیرایی کرد و اطلاعات فراوانی از اوضاع اجتماعی و معتقدات مذهبی مردم مغرب زمین کسب نمود، بعد تصمیم گرفت آن‌ها را به همراه یکی از صاحب منصبانش به روم گسیل دارد؛ قوبیلائی گفت:

۱. زنان.
۲. دشمنی.

منظورش از اعزاز آن‌ها دو چیز است: اول آن که از باب تقاضا کنند صد نفر از مبلغین زیر دست و مُسخر خود را به چین بفرستند تا بتوانند مردم روشنفکر این کشور را به راه راست هدایت نموده با دلایل متین و اِثْثَن ثابت کنند که عقیدهٔ مسیحیست بالاتر و والا تر از سنایر عقاید مذهبی و مبتنی بر حقایق بیشتری است، و همچنین بفهمانند که خدایان تانارها و بت‌هایی که در خانه‌های مردم مورد پرستش اند، جزء اجنه و شیاطین هستند و مردم شرق به خطا آن‌ها را موجوداتی الهی و آسمانی می‌پندارند! (به تالیف و تألیف (۱) به ترجمهٔ من و همکارانم در مشهد منتشر شده است)

در میان سلاطین مغول، قوبیلای قآن غیر از فعالیت‌های سودمند اقتصادی و اجتماعی و کمک به اهل حیراف و صنایع و کشاورزان، به امور و مسائل مذهبی نیز توجه داشت؛ وی مانند مأمون خلیفه عباسی از مناظرات و مناظرات مذهبی و فلسفی لذت می‌برد، به دستور او علمای اسلام و دانیان یهود و نصارا و دانشمندان خنثا و دیگر ممالک مغولستان، در مجلسی جمع می‌شدند و به بحث و مناظره می‌پرداختند و قوبیلای آنها شوق و ذوق فراوان از استماع لطایف و مسائل عقلی و نقلی لذت می‌برد و به دستور او قرآن، تورات و انجیل و کتاب شامکوهی زاده زبان مغولی ترجمه کردند؟ (۲) در این باره در اصل یوه سالجی سفیر مغول به امپراتور مغول در نامهٔ ۲۶ به امپراتور مغول می‌نویسد: «فان اهل حیراف و صنایع و کشاورزان، به امور و مسائل مذهبی نیز توجه داشت؛ وی مانند مأمون خلیفه عباسی از مناظرات و مناظرات مذهبی و فلسفی لذت می‌برد، به دستور او علمای اسلام و دانیان یهود و نصارا و دانشمندان خنثا و دیگر ممالک مغولستان، در مجلسی جمع می‌شدند و به بحث و مناظره می‌پرداختند و قوبیلای آنها شوق و ذوق فراوان از استماع لطایف و مسائل عقلی و نقلی لذت می‌برد و به دستور او قرآن، تورات و انجیل و کتاب شامکوهی زاده زبان مغولی ترجمه کردند؟» (۲)

نمونه‌ای از بحث‌های مذهبی در محضر قوبیلای قآن در این باره که در کتاب «تاریخ مغولستان» نوشتهٔ ا. ج. لیتون، به اطلاع آبا فاختا و سنانیدنه که در قرآن آیهٔ «أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا فَتَرَأَ» [یعنی: علوم مشرکین را بکشید] وارد شده، و با اعلام این معنی می‌خواستند وی را علیه مسلمانان برانگیزند؛ آبا فاختا گفت: قوبیلای قآن از من در این مورد دانتر است؛ برای کشف حقیقت، این آیه را با این‌چنین به خنثا فرستاد؛ قوبیلای نخست به اخطار مولانا بهاء الدین بخاری فرمان داد و سپس دیگر اعیان و دانشمندان را به محضر خود فراخواند و آنان را از مدهنده و نفاق ابو حذر داشت و گفت: «شرایط انصاف رعایت نمائید؛ آنگاه پرسید که «أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا فَتَرَأَ» کلام حق است یا نه؟ گفتند: بلی؛ قآن گفت: مضمون این کلمه چیست؟ جواب دادند که او

محتوای این آیت مستفاد می شود که جمیع مشرکان را می باید کشت، قآن گفت: چون فرمان حق چنین است، چرا نمی کشید و از فرمان او تجاوز جایز می دارید؟ قاضی علاءالدین توسی گفت که: انتظار وقت می کشیم؛ قآن انصاف و عدم مدهائنه او پسندیده داشت و گفت: راست می گوئید، اکنون بیائید تا از جانین، لجاج و عناد و تعصب بگذاریم که نه شما خون ما حلال دانید و نه ما، مال و سر شما مباح شمیریم و غرض از این مباحثه استفاده است و بس. پرسید که آفریدگار محمد (ص) کیست؟ گفتند: خدای بزرگ، پرسید که: محمد (ص) را ارشاد و هدایت که داد؟ جواب دادند که: هم خداوند تعالی، پرسید که: چنگیزخان را که آفرید؟ گفتند که: خدای جهان آفرین، گفت: توانایی و قدرت و شمشیر و مکتب او که نهاد؟ گفتند: این همه از پروردگار است، قآن گفت که: قادر مختار می توانست که توفیق و هدایتی که به محمد (ص) ارزانی داشت، به چنگیزخان دهد؟ ائمه پاسخ گفتند که: این قضیه را خدای تعالی بهتر داند، قآن گفت: از این مباحثه و مناظره به وضوح پیداست که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد، یکی نظر لطف و یکی نظر قهر، محمد (ص) را به نظر لطف آفرید و چنگیز را به نظر قهر، و نسبت هر دو به او سمت تساوی دارد، پس چگونه شما طرف لطف بر جانب قهر راجع می دارید؟ ائمه در جواب سکوت و خاموشی گزیدند، قآن گفت: آخر نه در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولوالامر را خلاف کند، مجرم و گناهکار باشد؟ (مقصود آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است) گفتند: بلی، گفت که: چون است که شما از حکم فرزندان چنگیزخان (که پادشاه جبار ذواقندار بود) تجاوز جایز می دارید؟ ائمه جواب دادند که: آنچه موافق کتاب و مطابق شرع باشد، قبول می کنیم و اگر نباشد نمرّد می نمایم که پیش ما به درجه شهادت رسیدن بهتر است از کافرزیستن؛ قآن از استماع این سخن خشمگین شد...! سرانجام مسلمانان برای جلوگیری از قهر و غضب سلطان، بدرالدین بیهقی را به محضر قآن بردند، وی بار دیگر پرسید: چرا مشرکان را نمی کشند؟ آن بزرگ گفت که این خطاب به پیغمبر و صحابه عظام اوست که مشرکان عرب و عجم را بکشید و چون قآن و اوروغ چنگیزخان بر سر

برلیغ‌ها نام خدای جاوید می‌نویسند، چگونه کافر و مشرک باشند؛ با این جمله، آتش خشم سلطان فرو نشست و بار دیگر با مسلمانان از سر مهر و عظوفت سخن گفت.

به‌طور کلی پس از حمله مغول، اقلیت‌های مذهبی نظیر یهودیان و عیسویان، بیشتر از نعمت آزادی برخوردار بودند و کمتر مسلمانان متعرض آنان می‌شدند، لیکن پس از آمدن هلاکو به ایران چون مادر و زن هلاکو پیرو آئین مسیح بودند، پیروان کیش ترسایی در ایران قدرت و نفوذ فراوان کسب کردند تا جایی که عیسویان بغداد در راه برانداختن خلافت عباسی نقش مهمی ایفا کردند. امرا و سرداران هلاکو نیز در مناطق مفتوحه به ایجاد کلیساهای تازه پرداختند.

پس از آن که سپاهیان مغول در چند مورد از لشکریان اسلام در شام شکست خوردند، سیاستمداران مغول بر آن شدند که برای تحصیل پایگاه سیاسی، عیسویان را در داخل ایران تقویت کنند و نه تنها با ارمنیان ایران بلکه با دشمنان اسلام یعنی صلیبیان و پاپ و سلاطین فرنگ، از در دوستی درآیند و ایشان را با اعزاز نمایندگان سیاسی به حمله بر ممالک آتوبی و دیگر ممالک اسلامی تشویق و ترغیب نمایند...! در دوران کوتاه سلطنت احمد نکودار، که به دین اسلام گرویده بود، چندی عیسویان دچار ضعف و شکست شدند، ولی با روی کار آمدن ارغون‌خان بار دیگر عیسویان و یهودیان جانی تازه گرفتند و کلیساهای و کنیشت‌ها رونق سابق را بازیافت. پس از آن که سعدالدوله با تحمیل مالیاتی سنگین از راه حبس و شکنجه، پول فراوانی برای خزانه ارغون تحصیل کرد و مورد عنایت خاص او قرار گرفت و به مقام وزارت رسید و کسان و نزدیکان خود را به سمت‌های مهم گماشت، یکی از فضلای بغداد از سر طعن و طنز زبان به شکایت گشود و گفت:

يَهُودُ هَذَا الزَّمَانِ قَدْ بَلَّغُوا مَرَاتِبَهُ لَا يَسْأَلُهَا مَلِكُ
الْمُلْكِ فِيهِمْ وَالْمَالُ عِنْدَهُمْ وَمِنْهُمْ الْمُتَشَارِ لِلمَلِكِ
يَا مَعْشَرَ النَّاسِ قَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ تَهَوُّدُوا قَدْ تَهَوَّذَ الْفَلَكُ
[یعنی: اکنون یهودیان به مقامی رسیده‌اند که ملک و مال از آن ایشان است و

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر به تاریخ مغول، عباس اقبال، چاپ اول، از صفحه ۱۹۸ تا ۲۰۴ مراجعه فرمائید.

مستشار و مؤتمن پادشاهند، شما نیز ای مردم به آئین یهود بگروید زیرا جهان یهودی شده است...»^۱ سعدالدوله پس از آن که کاملاً اعتماد ارغون را به خود جلب کرد، بر آن شد که به یاری او، یکباره اساس اسلام را براندازد؛ پس بدو گفت که مقام نبوت از چنگیز به طریق ارث به وی رسیده است و او می تواند با اعلام جهاد، بنیان قدرت خود را استحکام بخشد و همان طور که محمد مصطفی (ص) برای ترویج دین، باران خود را به جنگ و مقاتلت تحریض کرد و در یک روز عده‌یی را در خندق سربرید، ایلخان نیز متقاضی همت عالی را نصب فرماید... ملتی متجدد و دولتی متحد در روزگار پایدار گذارد، هر که... سر بر خط انقیاد نهاد، از جرعه‌ریزی خون او دست کشیده داریم...»^۲ سعدالدوله برای آن که در اجرای نقشه خود توفیق یابد، عده‌یی از علمای شیخ را بر آن داشت که درباره پیغامبری ایلخان و این که مردم باید بردین او باشند، شرحی بنویسند و امضا کنند و به این کار نیز قناعت نکرد، «با ایلخان مقرر کرد که کعبه را معبد اصنام بی نام سازد و اهل اسلام را از عبادت سبحان به عبادت اوتان الزام کند؛ بر این اندیشه مراسلات با اعراب یهود، پیشه گرفت...» در همان ایامی که سعدالدوله به تجهیز قوا پرداخته، و مصمم بود در اولین فرصت علمای دین و مخالفان نقشه خود را از میان بردارد، ایلخان بیمار شد و در سال ۶۹۰ درگذشت و مردم بی درنگ سعدالدوله و عده‌زیادی از همکیشان و همفکران او را به دیار نیستی فرستادند.^۳

مشورت هلاکو با خواجه نصیرالدین توسی

در دوره خلافت مستعصم، یعنی در همان ایامی که بغداد را خطر سقوط قطعی تهدید می کرد، بین شیعه و سنی اختلاف شدید وجود داشت. شیعیان و ابن العلقمی (وزیر خلیفه) معتقد به سازش با مغولان بودند ولی سنیان که خلیفه را غیر قابل شکست می انگاشتند، معتقد به صف‌آرایی و جنگ با هلاکو بودند؛ حتی بعد از اسارت خلیفه هنوز اهل سنت می گفتند که اگر خون خلیفه بر زمین ریخته

۱. تاریخ جهان، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲. تاریخ جهان، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳. تاریخ و صفای، ص ۲۴۱.

شود، لشکر مغول در نتیجه زلزله بی سخت به زیر زمین خواهند رفت، و به حدی در این اندیشه باطل مَصْرُ بودند که امر بر هلاکو نیز مشتبه شد و بناخواجه نصیرالدین توسی مشورت کرد، و وی با ذکر ادله‌ی چند بطلان این نظر را نشان داد. پس از قتل مستعصم صحت منطق شیعیان بر همگان آشکار و از قدرت دیزین اهل تسنن تا حدی کاسته شد. پس از مرگ مستعصم خلافت عباسی به کلی از بین نرفت، لیکن از اقربای خلیفه یعنی احمد بن الطاهر، عم مستعصم به دیار مصر رفت و به یاری بیبرس، بالقب المنستقصر به مسند خلافت نشست؛ بعد از او باز ماندگان خلافت عباسی در سوزمین مضر تا آغاز قرن نهم، مرجع تقلید اهل سنت بودند و ملوک ترک مصر از آنان حمایت و لجانبداری می‌کردند. ... منتهی الیه ...

گرایش مغولان به دین اسلام. تا و منتهی الیه ...

در ایامی که غازان در خراسان حکومت و امارت داشت تحت تأثیر تبلیغات امیرنوروز و دیگران در سال ۶۹۴ هـ. به دین اسلام درآمد. پس از آن که غازان اذر دی حجه همان سال به ایلخانی رسید، در تشبیب و تحکیم مبانی اسلام همت گماشت، تا جایی که به قول خواجه رشیدالدین فضل‌الله، قوم تاتار به پیروی از خان مغول... از کافر و کافره، از هفت ساله تا هفتادساله، از سر و غبت و اختیار فوج فوج به تبعیت پادشاه اسلام... به دین اسلام درآمدند... به این ترتیب دین اسلام که پس از حمله مغول به صورت یکی از دین‌های مجاز درآمد، از این دوره به بعد دین‌های بودایی، مسیحی و یهودی، که از آغاز حکومت چنگیزی به صورت ادیان مجاز درآمد بودند و کمابیش از نعمت آزادی برخوردار بودند، بار دیگر گرفتار تعصب و خودبینی مسلمانان شدند، تا جایی که «به برلیغ جهانگشای روز شنبه هشتم ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمانه (۶۹۴) آغاز تخریب بتخانه‌ها و هدم کنایس و کلیساهای نصارا و کینشت جهود... فرمود، و معابد اصنام... از جمله دیوار آذربایجان منهدم و منقطع گردانید... پس از آن که غازان و اطرافیان او به تبریز... ... منتهی الیه ...

۱. تاریخ مبارک غازانی، ص ۷۸.

رسیدند، چون مسلمانان اعمال خود را مورد تأیید غازان دیدند، بار دیگر معابد یهودی و مسیحی و مجوس را مورد حمله و تعرض قرار دادند.

سیاست مذهبی غازان خان

به طوری که از تاریخ مبارک غازانی بر می آید، غازان خان بعد از قبول اسلام «... فرمود تا تمامت اصنام را بشکستند و بتخانه‌ها و آتشکده و دیگر معابد که شرعاً وجود آن در بلاد اسلام جایز نیست، جمله را خراب گردانیدند و اکثر جماعت بخشیان بت پرستان را مسلمان کردند، و چون حق تعالی ایشان را توفیق بخشیده بود ایمان درست نداشتند... بعد از مدتی پادشاه اسلام نفاق ایشان را ادراک کرد و فرمود که از شما هرکس که می خواهد با بلاد هند و کشمیر و بت و ولایت اصلی خود رود، و آنان که این جا باشند، منافقی نکنند و آن چه در دل و ضمیر ایشان است بر آن باشند... اگر بدانم که آتش کده‌ها یا بتخانه‌ها ساخته باشند، ایشان را بی محابا غلغ شمشیر گردانم...»

به این ترتیب تفتیش عقاید و افکار بار دیگر آغاز گردید؛ غازان بعد از قبول اسلام دستور داد در سکه‌های جدید کلمه شهادتین را نقش کنند و امیران مغول را بر آن داشت که به جای کلاه‌های تتری، عمامه به سر بگذارند. با سقوط خلافت عباسی و اسلام آوردن غازان، نه تنها ایران از نعمت استقلال نسبی برخوردار شد، بلکه اهل تشیع بیش از پیش نیرو گرفتند و اهل علم با نوشتن کتب و رسالات فراوان به اثبات معتقدات خود از طریق ادله عقلی و کلامی همت گماشتند. هوارت در تاریخ خود می گوید: «وقتی که غازان مسلمان شد، ارتباط خود را با خان بزرگ مغول در اقصای شرق منقطع ساخت؛ از این تاریخ نفوق راهبان بودایی و شمنی (یعنی بت پرست) بر علمای اسلام موقوف شد، معبدها و بتخانه‌های ایشان به مدارس و مساجد تبدیل یافت، علوم اسلامی که از جهانی غنی و نیرومند و از جهانی دیگر فقیر و ناتوان بود، دوباره مورد احترام و تشویق واقع گردید.»

«ویلهلم روبروک، تصویر کم نظیری، از همزیستی مسالمت آمیز پیروان ادیان مختلف در دربار بعضی از فرمانروایان مغول برای ما نقش می کند. قآن به کرات در مجالس عبادت مسیحیان شرکت می کرد؛ راهبان مسیحی یک هفته پیش از عید

پاک در روز یکشنبه به حضور او می‌رفتند تا دعایش کنند، او خود از آن نان می‌خورد.

... تصویر ویلهلم روبروک، یک جانبه است، چه او به زندگی پیروان مذاهب دیگر کمتر اشاره می‌کند، اما به حق باید دانست که پیروان مذاهب دیگر، دارای حقوق و آزادی‌های مشابهی بوده‌اند... ناگفته نماند که این رفتار مسالمت‌آمیز مخصوص فرمان‌روایان شمنی و بودایی بود، زنان مسیحی خانواده‌خان، و همچنین خان‌های مسلمان، در زمان‌های بعد، صمیمانه و با جدیت برای ترویج دین خود کوشش می‌کردند...^۱ چنان که غازان پس از آن که به دین اسلام روی آورد، «به مکتب فقه حنفی پیوست، لذا پیروان این مکتب را در برابر مکاتب سه‌گانه تقویت می‌کرد، اما اختلاف میان این مکاتب چون اهل سنت و شیعیان عمیق نبود. ایلخانان از این اختلاف نیز مصون نماندند، غازان می‌کوشید تا حسن‌نیت خود را نسبت به شیعیان ثابت کند، مساجدی بنا نمود و به زیارت مرقد حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) رفت و در جلسات قرائت قرآن شرکت می‌کرد... افکار و عقاید شیعیان در پایان فرمان‌روایی غازان آن اندازه میان مغولان رواج یافته بود که در سال ۱۳۰۴ میلادی، یکی از شیعیان به نام پیریعقوب باغستانی به لباس مجتهدان شیعه در محافل و مجالس ظاهر می‌شد و برای شاهزاده‌آلا فرنگ تبلیغ می‌کرد؛ غازان پس از درهم شکستن شورش این شاهزاده فرمان داد تا یعقوب را با وجود لباس روحانیتش به پرنگاهی افکنند...^۲ در عصر او معابد بودایی چپاول و ویران شد؛ الجایتو برادر و جانشین غازان در این جهت بیشتر پیشروی کرد، او نخست مسیحی بود، سپس بودایی شد و سرانجام به اسلام تشرّف یافت. نویسنده‌یی که کتاب ابوالفرج را ادامه داده است، علت این امر را آن می‌داند که «بزرگان و قاطبه مغولان در ایران به این دین ایمان آورده بودند. نحوه بیان نویسنده نشان می‌دهد که وضع در ده سال اخیر تا چه حدّ تغییر یافته بود...^۳ پس از آن که الجایتو، در اثر اختلاف اهل تسنن، در زمرة شیعیان و مخالفان اهل سنت قرار گرفت، به او توصیه شد که به مکه لشکرکشی کند و مقابر خلفا (ابوبکر و عمر) را ویران کند، ولی مرگ الجایتو از تصادم شدید بین

۱. تاریخ مغول، اثر اشپولر، ص ۲۰۶.

۲. همان کتاب، ص ۱۹۵.

۳. همان کتاب، ص ۱۹۶.